

دعوت به مراسم گردن زنی

ولادیمیر ناباکوف

ترجمه

لادن اطمی

ویراستار

بابک حقایق



قاصدک صبا

سرشناسه: ناباکوف، ولادیمیر ولادیمیروویچ، ۱۸۹۹-۱۹۷۷ م.

Nabokov, Vladimir Vladimirovich

عنوان و نام پدیدآور: دعوت به مراسم گردن زنی / ولادیمیر ناباکوف؛ ترجمه لادن کاظمی؛ ویراستار بابک حقایق.

مشخصات نشر: تهران، قاصدک صبا، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۲۲۸ ص.

شابک: ۳-۳۱-۵۶۷۵-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

دداشت: عنوان اصلی: Invitation to a beheading

موضوع: داستان‌های روسی -- قرن ۲۰ م. Russian fiction -- 20th century

شناسه مزوده: نا، بی، لادن، ۱۳۶۶ -، مترجم

شناسه افزوده: حقایق، بابک، ۱۳۳۸ -، ویراستار

رده‌بندی دیگری: ۱۳۰ ۲۵۷ / PG ۳۴۷۵

رده‌بندی دیویی: ۹۱/۱۰۴۴

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۴۴۰۱



قاصدک صبا

دعوت به مراسم گردن زنی

مؤلف: ولادیمیر ناباکوف * مترجم: لادن کاظمی * ویراستار: بابک حقایق

* ناظر فنی: ابراهیم سهرابی * طراح جلد: احسان صفه‌نژاد

* حروفچینی و صفحه‌آرایی: شهر * لیتوگرافی: باشر

* نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶ * شمارگان: ۷۰۰ نسخه * قیمت: ۸۰۰۰ تومان

شابک: ۳-۳۱-۵۶۷۵-۶۰۰-۹۷۸

انتشارات قاصدک صبا: تهران - خیابان انقلاب - خیابان فخر رازی - کوچه ماستری فراهانی - پلاک ۲۱

Instagram: ghasedaksaba-pub

مرکز پخش: ۶۶۴۸۶۴۰۴ - ۶۶۹۷۴۷۲۸

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

پیش‌گفتار

اصل روسی این رمان *Priglasenie na kazn'* نامیده می‌شود. با وجود تکرار ناخوشایند بسوزان، برگردان آن را دعوت به مراسم اعدام پیشنهاد می‌کردم؛ ولی، از طرفی دیگر، اگر بکنی مشابه مانعم نمی‌شد، معادلی که واقعاً در زبان مادری آن را به کار می‌برد *Priglasenie na otsechenie gdovi* (دعوت به مراسم گردن‌زنی) بود.

اصل روسی رمان را دقیقاً ربع قرن پیش در برلین تألیف کردم، پانزده سالی پس از فرار از دست رژیم بلشویکی، و درست پیش از آن‌که به رژیم نازی تمام و کمال خوشامدگویی شود. این بهر حال به تعبیر من از هردوی آن‌ها به عنوان یک نمایش مضحک ددمنشانه ملا آور، تئری بر این کتاب گذاشته یا نه، باید همان قدر ذهن خواننده خوب را درگیر کند که مرادگیر می‌کند.

Priglasenie na kazn' به صورت پاورقی در مجله روسی «*Priglasenie na kazn'*» و

مجله *Sovremenniya Zapiski* در پاریس چاپ می‌شد و سپس در سال ۱۹۳۸ در همین شهر به چاپ رسید. نقدنویسان *émigré* که متحیر شده بودند ولی از آن خوش‌شان می‌آمد، تصور می‌کردند شیوه و سبک کافکایی را در آن مشاهده کرده‌اند، بی‌خبر از آن‌که من زبان آلمانی نمی‌دانستم و کاملاً از ادبیات مدرن آلمان بی‌اطلاع بودم و تا آن زمان هنوز هیچ ترجمه فرانسوی یا

انگلیسی از آثار کافکا را نخوانده بودم. بدون شک، رابطه‌های سبک شناختی بین این کتاب و مثلاً داستان‌های پیشین من (یا تازه‌ترین کارم *Bend Sinister*) وجود دارد، ولی هیچ ارتباطی بین آن و قلعه (*Le Chateau*) یا محاکمه وجود ندارد. به تصور من، قرابت‌ها و شباهت‌های معنوی در نقد ادبی جایی ندارند، ولی اگر واقعاً مجبور به انتخاب روحی مشابه می‌شدم، به جای جرج اورول و مایا پلاچینسکی، به فراهیم کنگدگان محبوب ایده‌های مصور و داستان‌های تخیلی و برنامه‌ای، آن هنرمند بزرگ را انتخاب می‌کردم. در ضمن، هرگز نتوانستم متوجه شوم که چرا همه کتاب‌های من، نقدنویسان را بدون استثنا به تکاپو وامی‌دارند. نام‌های کمابیش مشهور به منظور مقایسه‌ای پرشور جست‌وجو می‌کنند: در طرف دیگر دهه گذشته آن‌ها اسامی زیر را به من نسبت داده‌اند: گوگول، تولستوی، خوئیس، ولتر، ساد، استاندال، بالزاک، بایرون، بیبربوم، پروست، کلیت، ماکس بارینسکی، مری مک کارتنی، مردیت، سروانتس، چارلی چاپلین، باسکین اوراساکی، پوشکین، روسکین و حتی سباستین نایت. به هر حال، اسم یک نویسنده هرگز در این زمینه آورده نشده است - تنها نویسنده‌ای که با منت و سپاس تأییدش را بر خودم در زمان نوشتن این کتاب اذعان می‌کنم؛ به عبارت دیگر، پی‌یر دلاندا و هگین، عجیب و غریب، عاقل، شوخ طبع، شگفت‌انگیز، و روی هم رفته خائن، و دلپسند، که من خالقش بودم.

اگر من روزی لغت‌نامه‌ای از تعریف‌ها درست می‌کردم، می‌خواستم لغت‌های تکی در رأس آن قرار داشته باشند، یکی از مدخل‌های عزیز و محبوب این می‌شد: «مختصر کردن، تفصیل دادن، یا در غیر این صورت، اصلاح کردن یا باعث اصلاح شدن نوشته‌های خود فرد در ترجمه، به خاطر پیشرفت و بهبود ذیرنگام آن.» به طور کلی، کشش انجام این کار به نسبت مدت زمان جداسازی مدل از مقلد افزایش می‌یابد؛ ولی هنگامی که پسر

باعث شد ترجمه این کتاب را بررسی کنم و وقتی من، پس از سال‌ها، مجبور به بازخوانی اصل روسی آن شدم، با آسوده‌خیالی پی بردم که تصحیح خلاقانه سختی در مقابلم وجود ندارد. شیوه نگارش روسی من، در سال ۱۹۳۵، به تصویری خاص با لغاتی دقیق شکل بخشیده بود که برآورنده‌اش بود، و تنها تصحیح‌هایی که برگردانش به انگلیسی می‌توانست مفید فایده باشد، تصحیح‌های رایج بودند، آن‌هم به خاطر آن روشنی و وضوحی که به نظر می‌رسد در زبان انگلیسی مستلزم جفت و بست‌های مهیج پرتول و تفصیل کم‌تر، مقایسه با زبان روسی باشد. پسر من به نحوی حیرت‌انگیز مترجمی مطلوب را کار درآمد، و مادر این باره به توافق رسیدیم که وفاداری و پایبندی به نویسنده در ترجمه نخست قرار دارد، حالا نتیجه هر قدر هم که غیرعادی و بی‌تناسب باشد رنده باد عالم‌نما، و مرگ بر ساده‌لوحانی که فکر می‌کنند اگر «روان» تسلیم شود، همه چیز خوب است (در حالی که واژه‌ها به تنهایی در خوش‌گذرانی‌ای ساده‌لوحانه و خالی از نزاکت پیش می‌روند - مثلاً در حومه مسکو - و مقام شکسپیر تا حد انای نقش روح شاه پایین می‌آید).

نویسنده محبوب من (۱۷۶۸-۱۸۴۹) زمانی در باره «مانی» که حالا به کلی فراموش شده است، گفت: «برای همه کس همه چیز دارد. چه ابله خنده می‌اندازد و زن را به لرزه. به مردان جهان شعفی مضاعف می‌بخشد و الهام‌بخش کسانی می‌شود که هرگز رؤیا نمی‌بینند.» دعوت به مراسم «دانش» اصلاً چنین چیزی نیست. مثل صدای ویولن در فضای تهی است. دنیا آن را ترفندی می‌انگارد. پیرمردها شتابزده از آن به سمت ماجراهای عاشقانه محلی و زندگی مردم عادی برمی‌گردند. هیچ‌کدام از زن‌های کلوب‌های شبانه از آن به هیجان نمی‌آیند. بداندیش‌هایی کوچک را خواهر لولیتای کوچک می‌بینند، و مریدان ساحر وینی در آن دنیای گروتسک و مضحک آلوده به

گناه همگانی و تعلیم و تربیت مترقی‌شان، برآن پوزخند می‌زنند. ولی (همان‌طور که نویسنده گفتمانی در باب سایه‌ها^۱ در خصوص نور چراغ دیگری گفت): من چند خواننده می‌شناسم که از خواندنش از جا بپرند و موهای‌شان آشفته شود.

اوک کریک کاتیون، آریزونا

۲۵ ژوئن ۱۹۵۹